



۲۰۲۱/۱۰/۱۷



دوکتور میر عبدالرحیم عزیز

انتقام غنی



فرار غنی و همراهان از افغانستان در روز ۱۵ اگست سال جاری باعث شده است که یک عده از افراد دور و نزدیک به غنی نظرات خود را در مورد تصمیم رئیس جمهور سابق بنویسند. چیزی که در این تبصره ها به مشاهده نمیرسد، تحلیل نیات درونی شخص غنی به ارتباط اقدامش به فرار و دلیل ساختن دیگران است. از نگاه اینجانب، تصمیم غنی به فرار یکبارگی نی، بلکه حساب شده و طبق طرح قبلی وی بوده است. زمانیکه اداره ترمپ مذاکرات صلح را با طالبان بدون سهم دولت دست نشانده کابل آغاز کرد، غنی به سرنوشت نکبتبار خود پی برد. غنی میدانست که به زودی امریکا او را در زباله دان تاریخ حواله خواهد کرد، صرف نظر از اینکه تا کدام اندازه برای سالیان متمادی برای منافع امریکا "خدمات قابل قدری" انجام داده بود. باوجودیکه اشرف غنی تابعیت امریکا را بدست آورد و با دستگاه استخباراتی این کشور در تعاملات نزدیک قرار داشت، لکن بعداً برای منافع امریکا مؤثریت خود را از دست داده بود. بسیار معمول است که قدرت های بزرگ، عمال اجنبی خود را که زمان مصرف شان به پایان برسد، قربانی میکنند. به حیات سفالت بار تره کی، امین، ببرک و نجیب در واپسین سال های زندگی این حرامزادگان تاریخ باید خود را خوب آگاه بسازیم که مانند فرومایگان دیگر کرزی، غنی، عبدالله، عطاء، مسعود، پدram، جلالی، دوستم، سید مخدوم، قانونی، ها، محقق و خلیلی ها و صد های بی هویت دیگر خطا کار نشویم و عزت میهن و خاک را در پای متجاوزین نریزیم و بعداً قولة ندامت را نسبت بی وفائی اجنبیان سر نکشیم.

غنی به پایان رسیدن عمر سیاسی اش روز شماری میکرد، اما در حین زمان در جستجوی طرقي بود که مانند نجیب الله بر پایه برق یا چوبه دار آویزان نگردد. لذا برای کشت و مات دادن حریفان سیاسی مانند مربیان و اشنگتن، خلیل زاد و کرزی و عبدالله دست به کار شد تا انتقام خود را به زعم خودش از هر سه بستاند و زنده افغانستان را ترک بگوید. با این طرح، توانست که همه را به شمول و اشنگتن در سرگیچی قرار داده و افغانستان را تسلیم طالبان نماید. بیمورد نیست که غنی را "فرد شماره دوم جهان" خطاب میکنند و نبوغش را می ستایند.

انتقام از امریکا

روز ۲۹ فروری سال ۲۰۲۰ سرنوشت سیاسی اشرف غنی را رقم زد. اداره ترمپ و طالبان در دوحه به یک توافقی رسیدند که به موجب آن امریکا نیرو های خود را از افغانستان خارج میسازد و طالبان وعده میدهند که خاک افغانستان بار دیگر مورد استفاده تروریست ها علیه امریکا قرار نگیرد. در جریان مذاکرات صلح و عقد معاهده بین امریکا و

طالبان اداره دست نشاندۀ کابل سهمی نداشت و هر گونه فیصله در غیاب دولت مزدور کابل صورت گرفت. زمان آن رسیده بود که امریکا در مورد تداوم اشغال افغانستان و حمایت مزدوران خویش تجدید نظر نماید. این حالت مرا به یاد مقوله هلری کلنتن می اندازد که در جریان بحران لیبیا اظهار داشت: **"ما نه دوست دایمی داریم و نه دشمن دایمی، ما منافع دایمی داریم"**. این مقوله معنی میدهد که هر زمانی امریکا اراده نماید، یک عده را استعمال می نماید و یک عده را بدور می اندازد. دوست را دشمن میگیرد و دشمن را به دوست مبدل میسازد. اینکه کی و چطور در دام این دایره شیطانی گیر می افتد، به ضعف شخصیت، فرومایگی فرد، بی حیائی شخص و روحیه ضد میهنی افراد و گروه های مورد نظر بستگی دارد. بارها اتفاق افتاده است که یک مزدور اجنبی از سوی کشور متجاوز طرد شده است، اما از دریچه ای یک کشور متجاوز دیگر سر بیرون می کشد. برای اینها خیانت به میهن و فروش ناموس وطن عین شرافت انسانی است. افرادی مانند اعضای شورای نظار بالاخص برادران مسعود، عبدالله عبدالله، حنیف اتمر، نورالحق علومی، لطیف پدram، سید مخدوم رهین و صد های دیگر و حتا روان فرهادی را میتوان نام برد. به قول یک هموطن در کانادا که در مورد دوستم نگاشته بود، **"اینها کسانی اند که بر شمشیر هر متجاوز به افغانستان بوسه میزنند"**. به هر حال بر می گردیم به اصل مطلب.

عقد معاهده دوحه بین امریکا و طالبان مانند چکشی بود که بر فرق غنی فرود آمد و دانست که دیگر آینده سیاسی ندارد و بیش از این برای امریکا ارزش نخواهد نداشت. زور عقل مرد شماره دو تا این لحظات نرسیده بود که حد اقل از سرگذشت سیاه مزدوران روس می آموخت که بر آنها چه گذشت. کاش غنی آخرین مصاحبه دردناک ببرک کارمل را با یک خبرنگار ایرانی به اسم مصطفی دانش در حیرتان از نظر می گذشتاند تا می فهمید که متجاوزین بر سر عمل اجنبی خود سرانجام چه بلائی می آورند. ببرک از بی وفائی مسکو ناله میکرد و بر خود لعنت می فرستاد که چرا سالها در خدمت دستگاه استخباراتی شوروی پایدوی کرد و بعد خاک میهن را در اختیار متجاوزین روس قرار داد.

از لحظه عقد معاهده دوحه به بعد، تقابل غنی با امریکا آغاز شد و غنی آمادگی می گرفت که به یک نحوی بتواند امریکا را در یک مشقت سیاسی قرار دهد که خروجش از افغانستان نه در سطح ملی و نه در سطح جهانی افتخار آفرین باشد. البته این گزینش زاده روحیه میهن دوستی و نبوغ وی نبود، بلکه از عقده حقارت و ختم ارزش سیاسی اش ناشی گردید. بعد از عقد معاهده بین طالبان و اداره ترمپ، امریکا بر غنی فشار فزاینده وارد کرد تا به تعداد ۵۰۰۰ محبوسین طالب را رها کند. با وجودیکه دولت دست نشاندۀ کابل تحت ریاست غنی شریک معاهده نبود، امریکا اراده خود را بر غنی تحمیل نمود تا زندانیان طالب را رها سازد. این حالت ضربه دیگری بر روح و روان غنی وارد کرد و او را بیشتر عقده مند ساخت تا در صدد تخریب برآید.

امریکا به این نظر بود که انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۹ افغانستان تا زمان توافقات نهائی به تعویق انداخته شود. امریکا در اصل میخواست که بعد از توافقات یک حکومت انتقالی به وجود آید و غنی از صحنه سیاسی بدور شود تا راه برای مشارکت طالبان باز گردد. لاکن غنی در به راه انداختن انتخابات ماه سپتمبر سال ۲۰۱۹ پافشاری کرد تا به یک نحوی بتواند در صحنه سیاسی افغانستان مطرح گردد و میدان را به آسانی برای طالبان و کرزی و عبدالله باز نگذارد. این دومین تقابل غنی با امریکا بود که آهسته آهسته اوج میگرفت. هدف عمده غنی از به راه انداختن انتخابات ریاست جمهوری این بود که امریکا را در بلاتکلیفی قرار دهد و خود را فرد مشروع در سیاست افغانستان معرفی بدارد. ما شاهد انتخابات افتضاح آمیز و شرم آور ریاست جمهوری افغانستان مورخه ۲۸ سپتمبر سال ۲۰۱۹ بودیم که دامنه بحران آن تا ماه می ۲۰۲۰ تداوم یافت و سرانجام بعد از مداخلات پی در پی امریکا، غنی و عبدالله به توافق رسیدند که صلاحیت را ۵۰/۵۰ تقسیم نمایند که صرف جنبه اسمی داشت، در حالیکه تمرکز قدرت همه در دست غنی بود. زمان هر چه بیشتر میگذشت، از صمیمیت روابط غنی با امریکا می کاست و تشنج بین واشنگتن و کابل اوج میگرفت.

ملاقات غنی با مقامات امریکائی در مورد اینکه آینده ای خود را تضمین نماید، به جایی نرسید. خصوصاً روابطش با اداره بایدن چندان صمیمانه نبود. غنی با بلینکن وزیر خارجه امریکا روابط نزدیک نداشت و در زمان سفر غنی - عبدالله به این کشور، بلینکن در واشنگتن نبود. بایدن در بیانیه تاریخی ۱۶ اگست سال جاری بعد از فرار غنی از افغانستان اظهار داشت که **"من همچنان اصرار کردم که در دیپلماسی شرکت کنند و در جستجوی راه حل سیاسی با"**

طالبان باشند. این توصیه به صراحت رد شد. آقای غنی اصرار داشت که نیروهای افغان خواهند جنگید، اما آشکارا که او در اشتباه بود."

با درک اینکه امریکا در صدد خارج شدن از افغانستان است و بیشتر از این از وی و حکومتش حمایت نخواهد کرد، غنی هم مصمم شد که طرح خود را به مرحله اجرا بگذارد تا امریکا هم بدون درد سر نماند. طوریکه از خلال صحبت با دوستان در کابل آگاه شدم، غنی درک کرد که امریکا در صدد یک کودتا علیه وی است که توسط بسم الله محمدی وزیر دفاع و امرالله صالح رهبری خواهد شد. چون محمدی به امر امریکا به حیث وزیر دفاع مقرر گردیده بود، غنی احتمال کودتا را بیشتر مقرون به حقیقت میدانست که این هم ابعاد بدگمانی غنی را نسبت به امریکا فزونی بخشید. بایدن ضربه نهائی به غنی وارد کرد: فقط چند ساعت قبل از اعلام از تصمیمش در ماه اپریل ۲۰۲۱ به ارتباط خروج قوای امریکا از افغانستان، بایدن غنی را از جریان آگاه ساخت. غنی مضطرب و دست و پاچه گردید و به این عقیده رسید که امریکا او را به طالبان و پاکستان می فروشد.

در روز موعود، اشرف غنی و همراهان کابل را با چند هیلوکوپتر ترک گفتند که ظاهراً حتا دستگاه های استخباراتی امریکا جریان فرار وی را کشف نکردند. طی یک تفاهم قبلی بین غنی و حقانی ها که عامل آن حمدالله محب مشاور امنیت ملی و بچه خوانده غنی بود، گروه حقانی و حامیان داخل کابل و ارگ شدند و سیر سیاسی افغانستان را از ریشه تغییر دادند. امریکا در دو هفته اخیر ماه اکتس سخت سرگیج و سرشکسته شد و هرگز تصور نمیکرد که با این اقتضاح سرانجام افغانستان را بعد از مدت بیست اشغال بیرحمانه ترک گوید و شکست را بپذیرد. مرد "شماره دوی جهان" از آمران خارجی اش که نسبت به وی کم مهر شده بودند، انتقام گرفت.

انتقام از خلیزاد

روزگاری اشرف غنی و زلمی خلیزاد رفقای جان جانی بودند و هر دو در پوهنتون امریکائی بیروت برای خدمت به منافع امریکا در افغانستان و منطقه تربیه شدند. بعداً هر دو بقیه تحصیلات عالی خود را در امریکا به پایان رسانیدند و از نزدیک با طرز کار دستگاه های استخباراتی امریکا آشنائی حاصل نمودند. طوریکه میدانیم سیاست پدر و مادر ندارد، دوست را دشمن و دشمن را به دوست مبدل میسازد. اینهم در مورد روابط غنی و خلیزاد صدق میکند. بعد از تجاوز امریکا به افغانستان، غنی مستقیماً وارد سیاست داخلی افغانستان شد و در پست های مختلف ایفای وظیفه نمود و هدفش این بود که روزی در چوکی ریاست جمهوری افغانستان اشغال شده تکیه بزند که به این آرزوی خود هم رسید. خلیزاد مدافع منافع امریکا بود و به زمامداران افغانستان او امر صادر میکرد. موفقیت خلیزاد بیشتر در ۱۴ سال اداره کرسی بود که او (کرزی) بدون هیچگونه تعارض اوامر امریکا را می پذیرفت. اما خلیزاد در مورد غنی زیاد موفق نبود و آنطوریکه با کرزی فرومایه رفتار میکرد، با غنی لجوج نمیتوانست. چون غنی و خلیزاد از یک سرچشمه آب می نوشیدند و یک دیگر را در عمق می شناختند، در تعامل با یکدیگر محتاط بودند. خلیزاد قادر نبود بر غنی مانند کرزی امر و نهی نماید و همیشه جانب احتیاط را در پیش میگرفت و سعی میکرد که غنی را منحیث دوست بر مبنای دساتیر امریکا رهنمائی نماید. لکن سیر سیاست در افغانستان بسیار حوصله مندی و عمق نظر میخواهد که هر دو فرد بزرگ شده در غرب فاقد آن بوده اند. آن روابط دوستانه که در روز های اول تجاوز امریکا بین این دو برقرار بود، آهسته آهسته جای خود را به سؤظن و بدگمانی داد. بالاخص زمانیکه اشرف غنی در کرسی ریاست جمهوری افغانستان اشغال شده نصب گردید، تشنج در روابط ایندو نسبت به یک دیگر شدت یافت.

به هر اندازه که فشار امریکا بر غنی افزوده میشد، مزاحمت خلیزاد بر غنی هم بیشتر میگردد. منحیث ویسرا و نماینده اختصاصی امریکا در افغانستان و بر مبنای تجارب گذشته اش، خلیزاد به خود حق میداد که در امور افغانستان مداخله نموده و امر و نهی امریکا را به سمع افراد مورد نظر برساند. سائر مزدوران امریکا حتا از صحبت عادی با خلیزاد خوش میشدند و متوقع بودند که بالمقابل خلیزاد از سرسپردگی آنها به امریکا اطمینان بدهد. اما حالت در مورد اشرف غنی فرق میکرد، زیرا از نظر گاه وی هر دو (غنی و خلیزاد) حیثیت مساوی و موازی نزد مقامات استخباراتی امریکا داشتند. ازینرو، غنی ضرورتی برای مداخلات خلیزاد به ارتباط کارش احساس نمیکرد. غنی به این عقیده بود که امریکا بایست مستقیماً به او دستور میداد و جائی برای شخص ثالث مانند خلیزاد باقی نمی ماند که او را هدایت نماید. لذا تصادم

شخصیت بین غنی و خلیزاد هر روز بیشتر گردیده، خصوصاً بعد از اینکه معاهده صلح بین اداره ترمپ و طالبان به امضاء رسید که شخص خلیزاد به امر امریکا مجری آن بود. غنی که مرگ سیاسی خود را در افق میدید، خلیزاد را هم در توطئه علیه خود دخیل میدانست و اینجاست که عقده حقارت غنی نسبت به خلیزاد تبارز نمود تا اینکه در روز موعود انتقام خود را گرفت.

با تشدید مذاکرات میان نمایندگان طالبان و دیپلمات های امریکا در دوحه مرکز قطر، خلیزاد چند بار تکرار کرد که "انتظار داریم جریان صلح قبل از برگزاری انتخابات ماه سپتمبر ۲۰۱۹ به نتیجه برسد... بار دیگر هم تأکید کرد که جریان صلح باید پیش از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری افغانستان منجر به توافق شود". این اظهاریه خلیزاد به وضاحت حالی ساخت که یا انتخابات ریاست جمهوری به تعویق افتد و یا اینکه اصلاً صورت نگیرد تا دست امریکا در مرحله بعدی انتقال قدرت آزاد باشد و مانع غنی از سر راه دور گردد. غنی گفتار خلیزاد را در مورد به تعویق انداختن انتخابات یک نوع توطئه علیه خود میدانست و با کنایه متذکر شد که "آقای خلیزاد از دوستان نزدیک من است و متأسفانه در تعیین زمان دقیق نیست و تا کنون پیش بینی هایش درست نبوده است". غنی به حمدالله محب مشاور امنیت ملی اش دستور داد که حین سفرش به واشنگتن، بر موقف خلیزاد حمله نماید. همان بود که محب در واشنگتن خلاف روش دیپلماتیک بر خلیزاد تاخت و تاز نمود که مورد غضب مقامات وزارت خارجه امریکا قرار گرفت. محب گفت: "خلیزاد در پروسه صلح اهداف شخصی دارد و جزئیات این روند را با کابل شریک نمی سازد". این کلمات روابط کابل و واشنگتن را تیره تر و تشنج را بین غنی و خلیزاد بیشتر ساخت. محب همچنان گفت که "خلیزاد به دنبال ایجاد حکومتی به رهبری خودش است".

نقش دیپلماتیک خلیزاد در مذاکرات صلح بین طالبان و امریکا با موفقیت همراه بود که حتا بایدن دموکرات هم به ادامه کارش موافقت نمود. با وجودیکه ترمپ خلیزاد را در آغاز "مرد حقه باز" میدانست، اما با وساطت محافظه کاران جدید مانند جان بولتن (John Bolton) مشاور امنیت ملی که در اداره ترمپ داخل شدند و خلیزاد هم جزء آنها بود، خلیزاد بار دیگر احیاء شد و به ماموریت صلح افغانستان توظیف گردید. در جریان مذاکرات دیپلماتیک و تعاملات سیاسی و رفت و آمدش به قطر و افغانستان، موقف سیاسی خلیزاد در اداره ترمپ بالا رفت. اما هر روزیکه میگذشت شکاکیت غنی نسبت به عملکرد وی و پیاده کردن طرح امریکا بیشتر میشد که در نتیجه دوستی و صمیمیت گذشته بین این دو جای خود به بی اعتمادی کامل عوض نمود. از کابل شنیدیم که حتا بین این دو دوست قدیم، پرخاش های شخصی هم اتفاق افتاده بود.

غنی هرگز از طرح نهانی اش که چگونه فرار می کند خلیزاد را در جریان نگذاشت، بلکه برعکس خواست که ضربه محکمی به حیثیت خلیزاد و کارنامه اش وارد نماید و او را در محسمه سیاسی قرار دهد تا اگر توانسته باشد از وی انتقام بکشد. بعد از فرار غنی از کابل، خلیزاد چند هفته ناپدید شد و بعد از ظاهر شدن همینقدر گفت که "طالبان باید به تعهدات خود عمل نمایند". ضربه غنی بر او سخت کاری بود و تمام عملکردش را در دو سال اخیر در افغانستان نقش بر آب کرد که شاید هم باعث تضعیف موقف سیاسی اش در دستگاه دولت امریکا گردد.

انتقام از محور کرزی - عبدالله

تضاد های درونی میان اعضای نظام های مزدور افغانستان همیشه وجود داشته است. ما کشمکش انسان های شرف باخته را در نظام دست نشانده شوروی مشاهده کردیم که چطور مزدوران خلقی و پرچمی برای خوشنودی آمران روسی شکم یک دیگر را دریدند. این حالت به یک نحو دیگری در میان اعضای نظام فاسد و دست نشانده امریکا در افغانستان نیز به اوج خود رسیده بود. افرادی که تشنه قدرت و ثروت بودند، برای حذف رقیب خویش همیشه تلاش میکردند. هر یک سعی میکرد خود را بیشتر دوست و سرسپرده امریکا جلوه دهد تا بیخ خود را در نظام فاسد تحکیم بخشد. مخبری و جاسوسی از یک دیگر نزد امریکائیان به یک فرهنگ مبدل شده بود. گروه شورای نظار که از اختیارات نامحدود برخوردار گردیده و نسبت همکاری به متجاوزین امریکانی به حمایت این کشور از خود می نازید، نمیخواست در صحنه سیاسی افغانستان رقیبی داشته باشد. شورای نظار مربوط به ولسوالی پنجشیر که بعداً امریکا آن را به ولایت ارتقاء داد بیش از ۳۵۰ جنرال داشت و قسمت اعظم کمک های پولی هم در جیب این گروه می افتاد. حامد کرزی ملوث که در

جریان جنگ های داخلی مورد لت و کوب قسیم فهیم قرار گرفته بود، در تقابل با گروه شورای نظار خم به ابرو نمی آورد و حتا خودش و برادرانش در چپاول ثروت با ایشان همکاری نزدیک داشتند. صرف اشرف غنی که در پست وزارت مالیه خدمت میکرد، در تصادم با آنها قرار گرفت که البته نه روی احساس میهن دوستی و اعتراض به اشغال کشور، بلکه روی مسایل مالیاتی و دست درازی های اعضای شورای نظار در غضب کمک های خارجی بود که به افغانستان سرازیر شده و غنی میخواست انحصار چور و چپاول را از دست آنها خارج سازد که البته تعصبات وی را هم نباید از نظر دور داشت. گروه اوباشان شورای نظار و جمعیت اسلامی مدت ۱۴ سال دوران کرزی خوب دزدیدند و تاراج کردند و کسی هم جرئت مخالفت را با این فاسقان و میهن فروشان مسلکی نداشت.

در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۴، اختلافات بین دو رقیب یعنی اشرف غنی و عبدالله عبدالله شورای نظاری تشدید یافت و هر یک خود را برنده انتخابات میدانست که بالاخره به امر امریکا و تهدید جان کری وزیر خارجه وقت این کشور غنی رئیس جمهور و عبدالله عبدالله رئیس اجرائیه گردید که یک ترکیب مزخرف و پر از تضاد بود. در جریان به اصطلاح مبارزات انتخاباتی و بعد، این دو فرد ضد ملی یک دیگر را به تقلب در انتخابات متهم کردند، در حالیکه انتخابات در یک کشور اشغال شده مانند افغانستان بی مفهوم و در نهایت یک تقلب ملی محسوب میشود. هر روزی که می گذشت، تصادم منافع بین غنی و عبدالله فزونی می یافت. خصوصاً زمانی که موضوع مقرری ها مطرح میشد، غنی بیشتر ابراز صلاحیت میکرد و اصلاً با عبدالله مشوره نمی نمود. درین ضمن، غنی تعداد کثیری از جنرال های تقلبی شورای نظار را که مفت معاشات گزاف میگرفتند و هیچ کاری نمیکردند، به تقاعد سوق داد که این عمل غنی نه تنها رابطه اش را با عبدالله مکرر ساخت بلکه با همه اعضای خائن شورای نظار و منافقین جمعیت اسلامی در تصادم واقع شد.

حامد کرزی نقش موزیانه در انتخابات تقلبی ریاست جمهوری ۲۰۱۴ بازی نمود. حینیکه خود را بیطرف میدانست، اما غیابی عبدالله عبدالله را حمایت میکرد. کرزی رابطه نزدیک در جریان کنفرانس بن و بعد از آن با عبدالله و سائر افراد مربوط به جمعیت اسلامی و شورای نظار برقرار کرده بود. اینک قسیم فهیم او را در جریان جنگ های داخلی بی ابرو ساخته بود، برایش ارزش نداشت. کرزی خود را بیشتر مدیون عبدالله میدانست، زیرا به قول جیمز دوبن (James Dobbins) یکی از نمایندگان دولت امریکا در کنفرانس بن، عبدالله عبدالله کرزی را بر ربانی ترجیح داد و قانونی و قسیم فهیم هم نظر عبدالله را تأیید کردند. از جانب دیگر، نصب اشرف غنی به حیث رئیس جمهور افغانستان اشغال شده زیاد به مذاق قومی کرزی برابر نبود. کرزی آرزو نداشت که قدرت سیاسی از درانی به غلجائی انتقال یابد که رقیب تاریخی یک دیگر بودند. به هر صورت، امریکا غنی را در آن زمان بر عبدالله ترجیح داد و دلیل عمده ای آن نزدیکی گروه میهن فروشان شورای نظار و منافقین جمعیت اسلامی به ایران و روسیه بود که عبدالله هم پست وزارت خارجه را به امر امریکا روی همین دلیل از دست داد. کشمکش بین غنی و عبدالله در خلال مدت پنج سال تشدید یافت و غنی تا که توانست قدرت را در دست خود متمرکز ساخت و یک عده از شورای نظاری ها و جمعیتی ها را از صحنه بدور انداخت.

در انتخابات سال ۲۰۱۹، تضاد های این دو عمیق تر گردید، البته نه به منظور آزادی میهن و یا حفظ منافع ملی، بلکه برای غضب قدرت سیاسی و خدمت به اجانب. انتخابات تقلبی ۲۰۱۹ به مراتب مضحک تر نسبت به انتخابات تقلبی ۲۰۱۴ بود. تعداد قلیل مردم به انتخابات علاقه نشان دادند و به هر دو فهماندند که مورد تأیید عامه نیستند. اما اشغالگران بار دیگر اراده خود را تحمیل کردند و با نیرنگ به جهان جلوه دادند که "دموکراسی" در افغانستان جان گرفته است، در حالیکه عکس آن ثابت شد. از روز انتخابات تا روز فرار، تصادم بین غنی و کرزی - عبدالله جزء برنامه همیشگی بود. باز هم هدایت امریکا بود که این دو بی هویت در ظاهر قدرت را ۵۰/۵۰ تقسیم کردند و عبدالله هم به پست تشریفاتی اما بی حیثیت "رئیس شورای عالی مصالحه ملی" قناعت حاصل کرد که دیگر چاره هم نداشت.

رفت و آمد کرزی - عبدالله به اجتماعات مربوط به صلح در مسکو و بعداً در دوحه، شکاکیت غنی نسبت به هر دو را افزایش بخشید و گفتار و عملکرد هر یک از آنها را زیر نظر گرفت. طبق روایت افراد آگاه، در دید و بازدید ها میان طالبان و کرزی- عبدالله، تفاهمی بین آنها پدید آمده بود. یک شخص تیز هوش برایم گفت که در یکی از جلسات صلح در مسکو، کرزی در دقایق فراغت به دنبال ملا برادر رفت و طوری با وی داخل صحبت شد که نظر به تشابهات قومی

(درانی) میتوانند با هم کنار بیایند، اما شاید روی مصلحت صحنه سیاسی آن وقت با استهزای سطحی ملا برادر مواجه گردید. کرزی میخواست که کارت قومی را برای آینده خود استعمال نماید و غنی را منزوی سازد، زیرا کرزی آرزو داشت که یک حکومت انتقالی تشکیل یابد که خودش منحصراً بابا در رأس هرم سیاسی ولو که موقتی هم باشد، قرار گیرد و عبدالله هم نقشی در آن حکومت داشته باشد، چنانچه عبدالله در مورد اینکه روزی طالبان در قدرت سهیم گردد، موافق بود. هر دو جناح یعنی طالبان و کرزی - عبدالله یک وجه مشترک داشتند و آن بدور انداختن غنی از قدرت بود. غنی متوجه فعالیت هر دو جناح بود و حتا گفته میشود که بعد از معاهده دوحه بین امریکا و طالبان، سخنان تیلیفونی کرزی - عبدالله را می شنید و از توطئه های هر دو آگاه میشد و خود را برای انتقام گیری احتمالی آماده میساخت.

طوریکه در بالا ذکر نمودم، معاهده دوحه بین امریکا و طالبان آخرین میخ را بر تابوت سیاسی غنی کوبید. غنی هم طرح خود را برای روز مبادا آماده میکرد تا چطور بتواند از مهلکه و خطر مرگ نجات یابد و به عوض کرزی - عبدالله را در دام اندازد. یکی از هم میهنان از داخل افغانستان برایم توضیح داد، حینیکه طالبان به سوی قندهار پیشروی کردند، شاه ولی کرزی برادر اندر حامد کرزی به عجله به کابل آمد و از آنجا به ترکیه فرار نمود. بعد از تصرف مزار شریف توسط طالبان، شاه ولی کرزی تیلیفونی به حامد کرزی گفت: "بگذار که طالبان این احمد زائی (اشرف غنی) را مانند احمد زائی سابق (نجیب الله) بر پایه برق آویزان کنند". اشرف غنی دقیقاً این کلمات شاه ولی کرزی و صحبت حامد کرزی را شنید که او را بیشتر مصمم ساخت تا خود کرزی - عبدالله را در دام اندازد.

از نشرات و نظرات مختلف فهمیده میشود که غنی از طریق حمدالله محب مشاور امنیت ملی با شبکه حقانی (غلجائی) داخل تماس بود تا از این گروه علیه طالبان قطری (درانی) استفاده نماید که بدینوسیله بتواند از افغانستان زنده برآید و توطئه کرزی - عبدالله را در تبنانی با طالبان قطری خنثی کند و در انتها کرزی - عبدالله را زیر تیغ حقانی ها بیاندازد.

با عملی شدن این طرح، عوض اینکه غنی بر پایه برق آویزان گردد، کرزی - عبدالله تشریف فرمای چوبه دار میشدند. بر مبنای این عملکرد غنی، حقانی ها در نواحی کابل جا به جا شدند تا ورود شان در داخل شهر سریعتر صورت بگیرد. بعد از لحظاتیکه غنی و همراهان از ارگ فرار کردند، افراد حقانی داخل کابل شده و ارگ را تصرف کردند. کرزی - عبدالله میبوهت ماندند، طالبان قطری از سرعت سقوط دولت و فرار غنی در حیرت افتادند و خود را در تقابل با حقانی های غلجائی بازنده یافتند که بازتاب آن را در ترکیب حکومت فعلی طالبان مشاهده می کنیم. غنی همه معادلات را بر هم زد و کرزی و عبدالله را در گروگان طالبان رها کرد. اینکه حقانی های تندرو خواستند کرزی و عبدالله را از تیغ بکشند، خود سوال برانگیز است. اما طرح غنی بر مبنای نابودی این دو تن در حال تکوین بود.

غنی فرار کرد، اما به زعم خودش انتقام خود را از هر سه گرفت: امریکا را در مانده ساخت، خلیلزاد را ذلیل و سرافکنده نمود و کرزی - عبدالله را در گرو طالبان قرار داد که اکنون نظر بند آنها اند. بدین نحو، اشرف غنی همه معادلات و طرح های سیاسی را دگرگون نمود و خود را به سلامت از مرگ احتمالی نجات بخشید. منتظر آینده اش خواهیم بود.



برای مطالب دیگر دوکتور میر عبدالرحیم عزیز روی عکس کلیک کنید